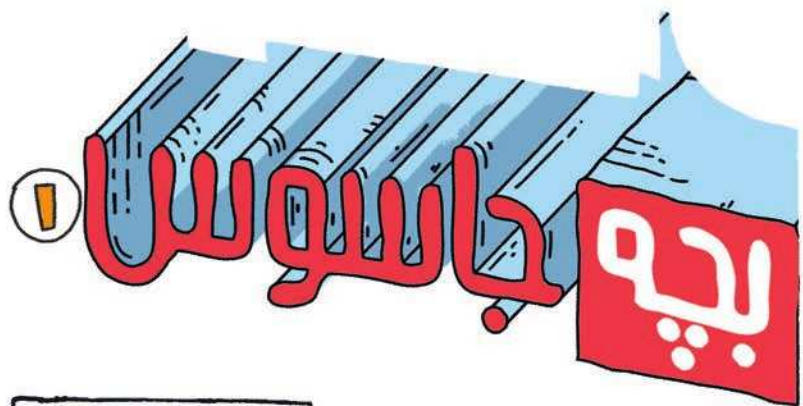


خدا جون سلام به روی ماهت...

بچه جاسوس ۱:
مک، مأمور مخفی



ناشر خیلی متفاوت کتاب‌های کودک و نوجوان!



مک
مأمور مخفی

امیر حسین دانشور کیان

مک پارنٹ مایک لائونری

سرشناسه: بارت، مک

Barnett, Mac

عنوان و نام پدیدآور: مک، مأمور مخفی / مک بارت : مترجم امیرحسین دانشورکیان.

مشخصات نشر: تهران: نشر پرتقال، ۱۳۹۷.

مشخصات ظاهری: ۱۶۰ ص. : مصور (رنگی)؛ ۲۱/۵ × ۱۴/۵ س م.

فروست: بچه جاسوس ۱.

شابک: ۹-۴۶۱-۴۶۷-۶۰۰-۹۷۸ : دوره ۲ : ۲-۴۶۰-۴۶۲-۶۰۰-۹۷۸

وضعیت فهرست نویسی: فیا

یادداشت: عنوان اصلی: Mac undercover, 2018

موضوع: داستان‌های کودکان (انگلیسی) -- قرن ۲۰ م.

موضوع: Children's stories, English -- 20th century

شناسه‌ی افزوده: دانشورکیان، امیرحسین، ۱۳۷۱ - مترجم

رده‌بندی کنگره: ۱۳۹۷ م/۱۳۵۷/ب/ PZ ۷

رده‌بندی دیوینی: ۹۱۴ / ۸۳۳ [ج]

شماره کتاب‌شناسی ملی: ۵۴۹۷۹۷۳

۷۰۹۳۰۰۱



انتشارات پرتقال

بچه جاسوس ۱:

مک، مأمور مخفی

نویسنده: مک بارت

تصویرگر: مایک لائوری

مترجم: امیرحسین دانشورکیان

ویراستار: آزاده کامیار

مشاور هنری نسخه‌ی فارسی: کیانوش غریب‌پور

طراح جلد نسخه‌ی فارسی: نیلوفر مرادی

آماده‌سازی و صفحه‌آرایی: آتلیه‌ی پرتقال / مهدیه عصارزاده - شهرزاد شاه‌حسینی

مشاور فنی چاپ: حسن مستقیمی

شابک: ۲-۴۶۰-۴۶۲-۶۰۰-۹۷۸

نوبت چاپ: اول - ۹۸

تیراژ: ۱۰۰۰ نسخه

لیتوگرافی: نقش سبز

چاپ: اندیشه‌ی پرت

صحافی: تیرگان

قیمت: ۲۵۰۰۰ تومان



۳۰۰۰۶۳۵۶۴



۰۲۱-۶۳۵۶۴



www.porteghaal.com

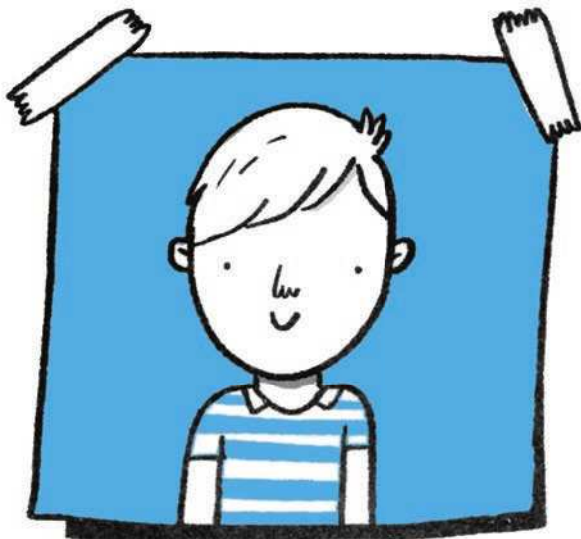


kids@porteghaal.com

تقديم به باند؛

جيمز باند.

.ا.د.



وقتی
~~پچه~~
جاسوس بودم!

یادداشتی از طرف نویسنده:



اسم من مک بارنت است.
من یک نویسنده هستم، اما قبل
از این که نویسنده بشوم، کودک
بودم. وقتی هم که کودک بودم،
جاسوس بودم.

داستان بافی کار نویسنده هاست، اما
داستانی که قمار است بخوانید،
واقعیت دارد.

و برای من اتفاق افتاده است.

فصل اول: تماس تلفنی

۱۰

فصل دوم: هواپیمای جاسوسی

۲۲

فصل سوم: برج

۳۶

فصل چهارم: قدرت ملکه

۴۴

فصل پنجم: علیاحضرت

۴۸

فصل ششم: مسائل سلطنتی

۵۶

فصل هفتم: تهدید

۷۲

فصل هشتم: در ضمن

۸۰

فصل نهم: نقشه‌ی محرمانه‌ی من

۸۲

فصل دهم: سرقت هنری

۸۶

فصل یازدهم: دزدی که به دزد بزند

۹۶

فصل دوازدهم: دستگیرشده

۱۰۰

فصل سیزدهم: ملاقات

۱۰۶

فصل چهاردهم: باران در تاریکی

۱۱۶

فصل پانزدهم: مَقَرِ کا.گ.ب

۱۲۶

فصل شانزدهم: جرم جین پوشی

۱۵۰





این خانه‌ای است که در آن بزرگ شدم.
بالای یکی از تپه‌های شهر کوچکی به اسم کسترو ولسی^۱ قرار دارد که
شهری واقعی است. می‌توانید خودتان ببینید.
خانه‌ی من واقعاً همین شکلی بود.
من و مادرم در آن زندگی می‌کردیم.

1- Castro Valley



چون فقط خودمان دو نفر بودیم، کارهای زیادی داشتم: ظرفها را می‌شستم، برای خودم ناهار آماده می‌کردم، شام می‌پختم، لباسها را می‌شستم، گردگیری می‌کردم، جاروبرقی می‌کشیدم و لانه‌ی خرگوش‌هایمان را تمیز می‌کردم.

(من سگ می‌خواستم، اما خرگوش داشتیم.)

جواب دادن به تلفن هم وظیفه‌ی من بود. با این‌که هیچ‌وقت کسی با من کار نداشت، دوست داشتم به تلفن جواب بدهم.
یک روز بعدازظهر تلفن زنگ زد، این بار با خودم کار داشت.

ملکه‌ی انگلستان بود.



گفتم: «الو؟»

گفت: «سلام. می‌شه با مک صحبت کنم؟»

گفتم: «خودم هستم.»

گفت: «مک، من ملکه‌ی انگلستانم. می‌خوام کاری برام انجام بدی.»

گفتم: «چشم»

وقتی کسی از شما می‌خواهد کاری برایش انجام بدهید، بهتر است قبل از این که قبول کنید، پرسید کارش چیست. اما من تا حالا با یک ملکه حرف نزده بودم. برای همین گفتم چشم.

ملکه گفت: «بسیار عالی. می‌خوام یه راز رو با تو در میون بذارم. دیشب، یه نفر جواهرات سلطنتی رو به سرقت برد!»



گفتم: «نه!!!»
ملکه گفت: «چرا!!! کاری که از تو می‌خوام اینه: باید جواهر گمشده رو پیدا کنی و به من برگردونی.»
گفتم: «وای خدا!»
ملکه گفت: «بله.»
خیلی هیجان‌انگیز بود.
اما یک سؤال داشتم.
گفتم: «یه سؤال دارم.»
ملکه گفت: «امیدوارم سؤال کوتاهی باشه.»
«چرا من؟»

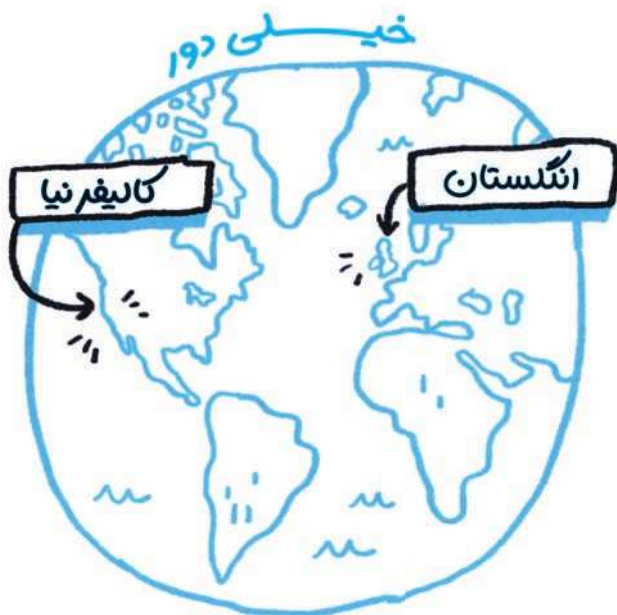
ملکه‌ی انگلستان آهی کشید. «سؤال احمقانه‌ست.»
«معلمون می‌گه سؤال احمقانه وجود نداره.»



ملکه‌ی انگلستان اخم کرد. (حتی از پشت تلفن هم معلوم بود اخم کرده است.)

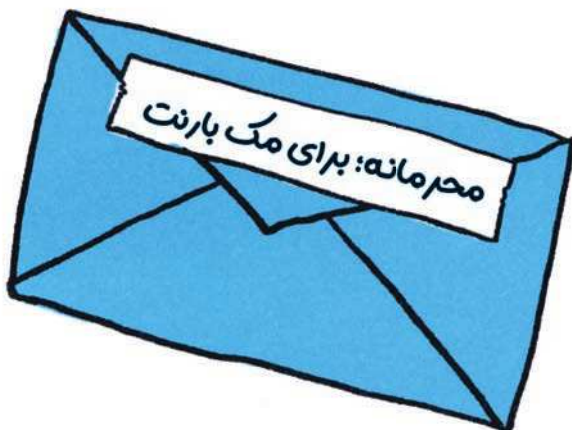


«این رو فقط معلم‌های آمریکایی می‌گن. اما من که یه معلم آمریکایی نیستم. من ملکه هستم، ملکه‌ی انگلستان.»
گفتم: «آها! باشه. اما واقعاً چرا من؟ من یه بچه‌م و حتی توی انگلستان هم زندگی نمی‌کنم.»
کسترو ولی در کالیفرنیا قرار دارد. اگر تحقیق کرده بودید، می‌دانستید!



ملکه گفت: «مک، تو باهوش‌ترین دانش‌آموز کلاس هستی. همه‌ی نمره‌ها بیست هستن، البته به‌جز نمره‌ی خط.»
گفتم: «سعی می‌کنم بهترش کنم.»

«پس به توافق رسیدیم. با پرواز بعدی به لندن می‌آی.»
«ولی آخه فردا مدرسه دارم.»
ملکه گفت: «براشون نامه می‌نویسم.»
گفتم: «ولی مامانم نگرانم می‌شه.»
ملکه گفت: «یه نامه‌ی دیگه هم می‌نویسم. خدائگهدار.»
قطع کرد.
در زدند.
در را که باز کردم، کسی آن‌جا نبود.
اما یک پاکت نامه روی پادری مان بود.



بازش کردم، چون من مک بارنت بودم.
(هنوز هم هستم.)
توی پاکت، یک بلیت هواپیما و مقداری پول انگلیسی^۱ بود.



به نظر پول زیادی می‌آمد. البته مطمئن نبودم، چون من انگلیسی نبودم.
(هنوز هم نیستم.)
رفتم طبقه‌ی بالا و چمدانم را بستم.
مثل جاسوس‌های ماهر، بارم سبک بود.
چند تا چیز گذاشتم روی تختم.

۱- پوند (Pound)



کنسول بازی گیم بوی!

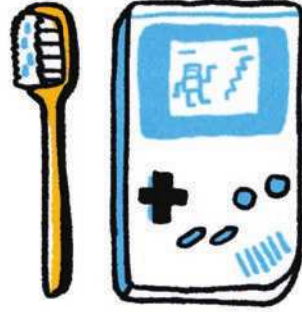
سه تا کتاب.

مسواک.

کلاه.

تی شرت.

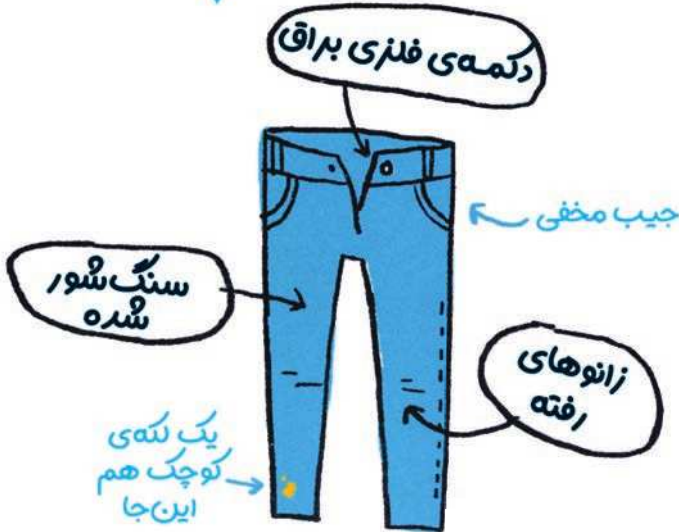
سویی شرت.



1- Game Boy

تماس تلفنی ۱۹

شلوار جین آبی مورد علاقه‌ام



راستش، تنها شلوار جینم بود.

مادرم اول هر سال تحصیلی یکی برایم می‌خرید. بیشتر بچه‌های مدرسه کلی شلوار جین داشتند، اما وقتی این را به مادرم می‌گفتم، ناراحت می‌شد. می‌گفت: «به همینی که داری راضی باش! توی روسیه، شلوار جین کلاً قدغنه.»

«قدغنه؟»

«یعنی غیرقانونی.»